

صادق هدایت و برتری نژادی: "درام تاریخی مازیار"

مجید نفیسی

بمناسبت انتشار تازه ترجمه عربی کتاب "عرب ستیزی" بقلم پرفسور خانم ژنا بلندل با تشریح مساعی سازمانهای "سازمان تربیت و تعلیم اهواز و حقوق بشر اهواز" و نیز مرکز پژوهشهای اهواز - و چاپ و شناسندن این کتاب در سایت عربیه- و تشدید گفتار عرب ستیزی در بین روشنفکران ایران-- این سایت برای این مقاله را مجدداً تقدیم میکند "



آیا سبیل کوچکی که در برخی از عکسهای صادق هدایت زیر بینی او دیده میشود جنبه‌ی آرایشی دارد یا آرمانی؟

کافیست که به آلبوم‌های خانوادگی عکسهای دوران رضاشاه نگاه کنیم تا دریابیم که گذاشتن این نوع سبیل رواج همگانی داشته و مانند سبیل پریشتملی گرایان و ریش‌شرعی اسلام‌گرایان نشان از دل‌بستگی‌های آرمانی میدهد. در آن زمان تب هیتلردوستی در کشور بالا گرفته بود و طبیعتاً گذاشتن سبیل هیتلری نیز میان جوانان باب شده بود. بسیاری هیتلر را برای آن دوست داشتند که علیه استعمارگران انگلیسی می‌جنگید و از آنجا که تصور میکردند "دشمن دشمن من، دوست من است" پیشروی قوای آلمان را به سود استقلال ایران می‌شمردند. اما علاقه‌ی گروهی دیگر از هواداران هیتلر از این حد سیاسی فراتر میرفت و جنبه‌ی آرمانی به خود می‌گرفت.

مهمترین خصلت هیتلریسم جنبه‌ی نژادپرستانه‌ی آن است. براساس این نظریه، آریایی‌ها برترین نژاد انسانی هستند که به دلیل آمیزش با نژادهای دیگر خصوصاً نژاد سامی، پاکیزگی خونی خود را از دست داده‌اند و اکنون باید به یمن جنبش هیتلری نژادهای دیگر را از میان بردارند و آرام آرام با ازدیاد نسل آریایی و سلطه‌ی مطلق آن بر جهان جامعه‌ی بشری را از تباهی نجات دهند. هیتلر به یهودیان نه به عنوان پیروان یک دین یا آحاد یک ملت، بلکه به عنوان اعضای نژاد سامی مینگریست. از همین جاست که نظریات او "سامی ستیز" خوانده میشود و نه "یهودی ستیز". اگر او تنها با دین یهودیت عناد داشت میتوانست به جای قتل عام افراد یهودی فقط آنها را به رد زبانی دین‌شان مجبور کند. بدین لحاظ اگرچه هیتلر در نبرد نظامی خود با متفقین شکست خورد ولی به گفته‌ی نویسنده کتاب "تاریخچه مردم یهود" توانست در جنگ نژادی خود موفقیت زیادی به دست آورد و تعداد یهودیان اروپا را از 11 میلیون به 5 میلیون تقلیل دهد.

"مازیار: درام تاریخی در سه پرده در سال 1312 در تهران منتشر میشود که مطابق است با 1933، سالی که هیتلر در آلمان به عنوان صدراعظم برگزیده میشود. همکار نزدیک هدایت در محفل ادبی "ربعه" یعنی مجتبی مینوی مقدمه‌ی مفصلی در هفتاد و اندی صفحه بر این نمایشنامه پنجاه صفحه‌ای نوشته که در آن به روایت تاریخی جنبش مازیار (مقتول در 224 هـ. ق) یکی از اسپهبدان طبرستان علیه خلافت عباسی پرداخته است. بعلاوه کتاب دیباچه‌ای کوتاه دارد که امضای هر دو نویسنده در پایین آن دیده میشود.

اصل ماجرای مازیار بر این داستان نیمه افسانه‌ای - نیمه تاریخی استوار است که "بزیت" یا "یحیی" منجم ایرانی خلیفه‌ی عباسی، سه سردار ایرانی بایک، افشین، و مازیار را به خروج علیه خلافت اسلامی و احیای دین زردشت و "انهدام نژاد عرب" فرا میخواند. (صفحه 117) اما جنبش استقلال خواهانه‌ی اسپهبدان به نتیجه نمیرسد. نخست بایک در اثر خیانت برادر سنباد یکی دیگر از سرداران شورشی کشته میشود و سپس مازیار توسط لشکر عبدالله بن طاهر دستگیر میگردد و توطئه‌ی افشین برای قتل خلیفه‌ی عباسی در سامرا کشف میشود.

پرده‌ی اول نمایشنامه در طبرستان میگذرد هنگامی که شورشیان در محاصره هستند و در آستانه‌ی شکست قرار دارند و تنها امید مازیار آن است که از جانب افشین برای او نیروی کمکی برسد. علی پسر ربن طبری، منشی مازیار و سیمرو، گیس سفید اردوی مازیار که هر دو با لشکر عرب پیوند پنهانی دارند در پی یافتن

طومار نامه اي هستند که افشين براي مازيار فرستاده است. در پرده ي دوم مازيار را با شهرناز، دختر سرراهي که خانواده ي او را سپاهيان عرب جلوي چشمانش به طرز دردناكي کشته اند، در ميکده اي در طبرستان مييابيم. شهرناز چنگ ميزند و مازيار شراب مينوشد و به دختر ابراز عشق ميکند و ميگويد که در جهان جز او کسي براي من مانده است. آن گاه کوهيار برادر مازيار که به او خيانت کرده همراه با سر گروه قشون اسلام وارد ميخانه ميشوند. آنها مازيار را دستگير ميکنند و به مرکز خلافت ميفرستند. پرده ي سوم در زندان مازيار در سامرا ميگذرد. زندانبانان که ايراني هستند وسايل فرار مازيار را آماده ميکنند. شهرناز که براي ديدن مازيار به زندان آمده با اين تصور که دلبر راه فراري ندارد از پيش زهري را که در زير نگين انگشتر خود پنهان کرده خورده و پس از ديدار کوتاهي با مازيار تحت تاثير زهر ميميرد و مازيار نيز به جاي گريز از زندان ديوانه ميشود و در سوگ از دست دادن دلدار به هذيان گويي ميافتد. بدين گونه درام تاريخي مازيار با يک ملودرام پايان ميگيرد.

اما صادق هدايت اين تراژدي تاريخي را براي آزمايش طبع خود در زمينه ي نمايش نامه نويسي ننوشته بلکه هدف او رساندن پيامي ست که بدین صورت در ديپاچه ي کتاب توضيح داده شده است: "تاريخ و سرگذشت مردان نامي ايران مانند ابومسلم خراساني و افشين و بابک و مازيار و غيره که هر يک جداگانه داستان دلچسب و فصل مهمي از تاريخ ايران است از رشادت و استقامت و زيکي و کارداني ايرانيان تا دو قرن پس از استيلاي عرب حکايت ميکند و نشان ميدهد که هنوز ايرانيان براي استقلال خويش ميکوشيدند و فر و شکوه دوره ي ساساني و برتري نژادي و فکري خود را به کلي فراموش نکرده بودند. نوشتن اين داستانها و روشن کردن اين فصل از تاريخ زنده ايران از اهم واجبات است." (صفحه 13) نکته اي که درنگ بر آن اهميت دارد اين است که نويسنده در اين جا صحبت از تفوق فرهنگي يا ملي نميکند بلکه مشخصاً از برتري نژادي ايرانيان حرف ميزند. هر يک از اين سه ديدگاه به هدف برتري طلبي از زاويه ي متفاوتي روبرو ميشوند و به همين دليل براي رسيدن به آن راه حلهاي ويژه اي مييابند. با توجه به اين موضوع کلدي، حال بايد به اين پرسش ها پاسخ دهيم که در نمايش نامه ي "مازيار" نژاد برتر کدامست، تفاوت آن با نژاد پست در چيست و راه اصلاح نژادي چگونه است؟

آيا براي صادق هدايت، "ايراني" نژاد برتر است؟ کتاب "مازيار" سراسر با عرق ايران پرستي نوشته شده و اين گمان را پيش ميآورد که ما تنها با يک ديدگاه ملي گرايانه روبرو هستيم. اما "ايراني" يک مقوله ي نژادي نيست و ما براي اين که بتوانيم از زاويه ي تنگ نژادي نگاه کنيم بايد وابستگي آن را به نژادهاي سفيد پوست يا آريايي ثابت کنيم. ما در نمايشنامه ي "مازيار" بارها به اين ديدگاه برمخوريم که ايراني و رومي در کنار يکديگر قرار دارند و عرب و يهودي در کنار هم. (صفحه ي 122) مهم ترين نشانه اي که اين هماهنگي نژادي بين ايراني و رومي را آشکار ميسازد اين است که خليفه عباسي پس از کشتن بابک ايراني و ناتيس رومي، سرهاي آن دو را قيراندود ميکند و در کنار دروازه شهر ميآويزد. (صفحه 123) پس نژاد برتر همان گروه سفيد آريايي ست که ايراني و رومي هر دو به آن تعلق دارند.

از آنجا که نمايشنامه براساس مبارزه ي مازيار عليه خليفه عباسي نوشته شده در نظر اول اين طور مينمايد که دشمن همان قوم عرب و دين اسلام است. ولي هر چه در خواندن کتاب پيشتر ميرويم بيشتتر متوجه ميشويم که از نظر هدايت "جهودان" همانقدر در تباه کردن نژاد ايراني شريک هستند که عربها. اين درست که در بسياري جاها صحبت از تصفيه ي "کثافت عرب" (مثلاً صفحه 122) ميکند، ولي در برخي موارد از جمله صفحات 11 و 124 آشکارا سخن از "کثافتهاي سامي" ميرود. حتي در يادداشتهاي آخر کتاب گفته ميشود که نويسنده ي "تاريخ طبري" از زبان مازيار همه جا به "مسلمانان" لقب "جهودان" داده است. (صفحه ي 138) باور کردن اين مسئله در فضاي سياسي امروز که درگيري هاي بين اسرائيل و فلسطين، اختلاف بين اسلام و يهوديت را برجسته کرده، دشوار مينمايد. ولي اگر به شرايط بين سالهاي دو جنگ جهاني که کتاب "مازيار" در آن نوشته شده برگرديم درک مسئله بسيار ساده ميشود. از نظر نژادي، عرب و يهود هر دو از نژاد سامي هستند. (صفحه ي 125) بنا بر اين طبيعي است هدايت که بازگشت به ايران باستان را يک آرمان مقدس ميشمرد، بين سياست قوم کشي هيتلر عليه يهوديان و مبارزه ي ايران پرستان افراطي عليه نفوذ عنصر عرب پيوند ببيند.

برجسته کردن "جهودان"، اين قوم بدتر از عرب" (صفحه ي 98) به عنوان دشمن ايران، در واقع پيام اصلي اين نمايشنامه است. در پرده ي اول ما با علي پسر ربن طبري، منشي مازيار و سميرو، گيس سفيد دستگاه او آشنا ميشويم که هر دو قبلاً يهودي بوده اند. نام اصلي سميرو، "سارا" است و منشي قبل از اين که به اسلام بگروند يهودي بوده است. به گفته "هادان" در صفحه ي 923 و به قول مازيار در صفحه ي 95 اين دو نفر هستند که از درون، جنبش مقاومت ايراني را ميخورند و راه را براي نابودي نهضت ضدعرب فراهم ميسازند. در پرده اول ما درمييابيم که آنها در خوراک مازيار زهر ريخته اند و به علاوه در پي يافتن نامه ي افشين به مازيار هستند تا بدین وسيله راه را براي دستگيري و تصفيه ي افشين از دستگاه خلافت آماده سازند. در پرده دوم سميرو از دري مخفي به سخنان مازيار با شهرناز در ميکده گوش ميدهد و از اين طريق از

توطئه ي افشين در روز جشن مهرگان عليه خليفه باخير ميگردد. بدین ترتيب با وجود این که اعراب و يهوديان به دو دین متفاوت تعلق دارند ولي از نظر یک نژادپرست ایرانی چون نویسنده کتاب "مازیار" هر دو به یک نژاد پست تر به نام سامی وابسته اند و باید به آنها چون یک دشمن واحد نگریسته شود.

حال باید از خود پرسید که از نظر هدایت، راه اصلاح نژادي چیست و نژاد برتر ایرانی - رومی چگونه میتواند خود را از دست نژاد پست عرب - يهودی نجات دهد؟ در اینجا سخن از پالایش خونی است و نه پالودگی فرهنگی یا حتی ملی. علت تباهی ناشی از آمیزش نژادي است. (صفحه ي 95) این نسل نیمه ایرانی - نیمه عرب است که در همه جا پاکیزگی ایرانی را از میان برده و باعث سلطه ي عرب و اسلام شده است. (صفحه ي 11) حتی اگر یک فرد از جانب یکی از والدین خود تباری مسلمان داشته باشد ذالت عرب را پیدا کرده است. (صفحه ي 116) به جز علی پسر ربن و سیمرو، دو نمونه ي دیگر این نسل دو رگه، یکی کوهیار برادر مازیار است که به برادر خود خیانت میکند و دیگری حسن بن حسین سر گروه قشون عبدالله بن ظاهر. مازیار دلیل خیانت پیشگی برادر خود را در آن میداند که مادر او کنیزی عرب بوده است. (صفحه ي 112) و همچنین او در اثر آمیزش با عرب ها (صفحه ي 111) و همدستی با جهودان (صفحه ي 113) فاسد شده است. حسن بن حسین نیز از یک آمیزه ي عرب - ایرانی میباشد. اما در برابر آلودگی خونی فقط یک راه حل وجود دارد: تصفیه ي خونی. "نویسنده آشکارا میگوید که پالایش خونی تنها از راه ریختن خون میسر است. (صفحه ي 130) سرمشق مازیار در این راه پدریزرگ او و نداد هر رمز است که در زمان اسپهبدی وی حتی زنان ایرانی که شوهران عرب داشتند به فرمان او آنها را به دست خود تسلیم کردند و به چوبه های دار فرستادند. (صفحه ي 96) آیا این داستان آشنا نیست و ما را به یاد سیاست هیتلر علیه يهودیان اروپا نمی اندازد. به هر حال هدایت این کتاب را وقتی نوشته که در آلمان، سیاست يهودی کثی آغاز شده بوده است.

البته هدایت در کنار هیتلر "برتری نژادي" خود، نسبت به دوران مازیار از دو دیدگاه برتری فرهنگی و ملی نیز استفاده میکند. به عنوان مثال او دین زردشتی را "دین سفید" و دین سامی را "دین سیاه" میخواند. (صفحه ي 98) و سخن از "سیل مرگبار اسلام" (صفحه ي 9) و "یاجوج ماجوج تازی" (صفحه ي 11) میزند. اعراب و مسلمانان دشمن صنعت و تمدن هستند. (صفحه ي 118) مسلمانان حتی ساختمان مساجد خود را از ایرانیان تقلید کرده اند. دین آنها پر از موهومات است. عرب پست و پابرهنه است. (صفحه ي 130) پوشاک آنها، چپی اگال، یک توبره ي اختراعی ست برگرفته از توبره ي چارپایان. (صفحه ي 110) اگر آنها ایران ساسانی را شکست میدهند نه به خاطر مهارتهای جنگی یا دلیستگی مردم به وعده های برابری خواهانه ي آنان است، بلکه ناشی از مکر و توطئه دینی آنها میباشد. (صفحه ي 11 و 108) با وجود نیرنگ کاری، آنها کم هوش و احمق هستند. (صفحه ي 123) در بیرحمی همتا ندارند و کارشان تنها بریدن دست و پا و شکنجه است. (صفحه ي 106 و 131) شکمو و شهوتران هستند: ناتیس رومی در ظرف سه روز که در زندان بوده در اثر گرسنگی میمیرد ولي موسی بن هریش که در اثر همخوابگی با زن خلیفه به زندان افتاده است پس از سه ماه گردش چنان کلفت میشود که نمیتوان با تیر زد. (صفحه ي 123) و با وجود این، عرب ها مارخواران اهریمن نژاد (صفحه ي 10)، موشخوار (صفحه ي 100)، سوسمار خوار، شترچران (صفحه ي 98) و گداگشنه (صفحه ي 105) معرفی میشوند. آنها ریاکار و دین باز هستند. چنانکه حسن بن حسین پنهان از چشم همکارانش با مازیار شراب مینوشد. (صفحه ي 115) بدین ترتیب اعراب، يهودیان و مسلمانان از هرگونه خصلت انسانی تهی میشوند و به صورت شیطانی درمیآیند که کشتن و انهدام قومی آنها برای پیروان برتری نژادي آسان میگردد.

جالب اینجاست که از دیدگاه هدایت، افشین و مازیار برای این که به قیام خود برای انهدام نژاد پست جذابیت بخشند دست به اسطوره سازی میزنند و زمان خروج علیه خلیفه را روز جشن مهرگان انتخاب میکنند. یعنی هنگامی که کاوه ي آهنگر بر ضحاک تازی شورید. (صفحه ي 99) صادق هدایت از یاد میبرد که به زعم خود فردوسی، رستم پهلوان ایران زمین از سوی مادر، تبار تازی دارد. آنچه برای نویسنده "مازیار" مهم است در واقع آفریدن اسطوره ای جدید است برای جنبش نژادپرستانه که در سال 1312 ذهن او و بسیاری از روشنفکران هم نسل او را به خود معطوف کرده بود.

وقتی که با جهان بینی نژادپرستانه و سامی ستیزانه ي هدایت در کتاب "مازیار" آشنا میشویم از خود میپرسیم چگونه میشود مردی که رساله ي "فوائد گیاهخواری" و داستان سگ ولگرد را نوشته و تا این حد نسبت به کشتن و آزار جانوران حساس است، میتواند در کتاب "مازیار" نسبت به سرنوشت تلخ میلیونها انسان، تنها به این دلیل که با او تفاوت دینی یا زبانی دارند این قدر بی اعتنا باشد؛ به باور من مشکل در نابردباری فکری است. آدولف هیتلر یک گیاهخوار بود و با این وجود آرمان برتری نژادپرست موجب مرگ میلیونها انسان شد. این گونه تعصبات فکری تنها در کتاب "مازیار" به چشم نمیخورد و اصول ایرانیگری افراطی یکی از وجوه اصلی کار ادبی هدایت را در دوره ي اول نویسندگی او تشکیل میدهد که میتوان نمونه های آن را در نمایشنامه ي "پروین دختر ساسان" 1109، داستانهای "سایه مغول" 1310 و "آخرین لبخند"، "متون طنزآمیز"، "بعثت السلامیه الي البلاد الافرنجیه" 1309 و "توب مرواری"، و کارهای تحقیقی "اوسانه" 1310 "نیرنگستان"

1312، "ترانه هاي خيام" 1313 و سفرنامه ي "اصفهان نصف جهان" 1311 مشاهده کرد. در آثار دسته اخير، الحاد عمر خيام به عنوان نمونه ي قيام روح آريايي عليه اعتقادات سامي معرفي شده، خرافه هاي مردم ايران نتيجه ي آميزش آنان با اعراب و يهوديان به حساب آمده و رشد صنعت و معماري در اصفهان دوره ي صفوي معلول بازگشت به ايران ساساني دانسته شده است.

پس از برکناري رضا شاه از سلطنت به دليل همکاريش با آلمان در شهريور 1320، هدايت نيز مانند بسياري ديگر از هم نسلان خود به سوي حزب توده گرايش پيدا کرد. او به نگارش داستانهاي اجتماعي چون "حاجي آقا" و "فردا" پرداخت و حتي به دعوت رسمي مقامات شوروي به تاشکند مرکز ازبکستان سفر کرد. با اين وجود هدايت در طول دوره ي دوم حيات ادبي خود هيچگاه رسماً نسبت به جهان بيني برتري نژادي مستتر در کتابهايي چون "مازيار" برخورد نکرد. اخيراً پژوهشگر و دوست ارجمند ناصر پاکدامن در شماره 14 "دفترهاي کانون نويسندگان ايران در تبعيد" به چاپ مقاله ي ناشناخته اي از صادق هدايت دست زده به نام "اشک تمساح" که به امضاي مستعار "ز" در شماره ي اول روزنامه ي "رهبر" ارگان حزب توده ايران در دهم بهمن 1321 به چاپ رسیده است. ناصر پاکدامن در مقدمه ويرايش خود مينويسد: "اهميت ديگر "اشک تمساح" در اين است که از احساسات "ناسيوناليستي" صادق هدايت روايت ديگري به دست ميدهد. اوست که اينجا مينويسد: "ما هيچ تافته ي جدابافته اي نيستيم و ملتي هستيم مثل همه ي ملتهاي ديگر جهان. و بعد هم در صحنه ي امروز جهان "داشتم، داشتم" حساب نيست "دارم دارم" حساب است. بايد ديد امروز چه داريم و چه ميخواهيم بکنيم." (صفحه ي 183) به علاوه هدايت در مقاله ي فوق به "فلتشن هاي دوران بيست ساله" (صفحه ي 190) رضا شاهي طعنه ميزند و حتي به "دجالي که از برلين سر برآورده است" (صفحه ي 193) اشاره ميکند. او برخلاف نظريات ميهن پرستان دروغين، ايران را تنها ميراثدار تمدن جهان نميشمارد (صفحه ي 188) و به سهمي که ملتهاي ديگر چون يونانيان، روميان و هنديان در پيشرفت جامعه ي بشري داشته اند اعتراف ميکند. با وجود اين نويسنده ي "اشک تمساح" هيچگاه از اعراب و يهوديان نامي نميبرد و به نقشي که نژاد سامي در رشد دانش و فرهنگ داشته نميپردازد. به اين دليل چنين مقاله اي را نميتوان يک برخورد صادقانه و ريشه اي به نظريه اي نژادپرستانه ي هدايت در دوره ي اول نويسنده نيز به حساب آورد.

اگر صادق هدايت حتي در سالهاي آخر عمر خود دست به انتقاد از نظريات سامي ستيزانه ي خود در گذشته نزده، چرا ما امروزه نيازمند آن هستيم که پس از گذشت تقريباً هفتاد سال از انتشار کتاب "مازيار" به چنين کاري روي آوريم؟ آيا بهتر نيست که مانند برخي از هدايت شناسان، گناه نژادپرستي او را به گردن شرايط اجتماعي و سياسي دوران رضاشاه بيندازيم و به نقشي که بسياري از روشنفکران سرشناس آن دوره چون مجتبي مينو، بزرگ علوي، شين پرتو، ذبيح بهروز و ابراهيم پورداوود در رواج اين گونه بدآموزي ها داشته اند، بي اعتنا باشيم؟ يکي از اين هدايت شناسان، پژوهنده ي گرامي محمدعلي همايون کاتوزيان است که در کتاب "صادق هدايت: از افسانه تا واقعيت" درباره هدايت و همکاريش مينويسد: "بنا بر اين مقايسه آنها با نازيها و فاشيستهاي اروپايي و همتهاي ايراني شان خطا خواهد بود. در واقع حرفهانشان تند و افکارشان ساده دلانه و اعوجاج يافته بود، ليکن انگيزه هاشان بي آلايش بود و رفتار سياسي آنها جاي سرزنش نداشت و سرآمد غالب مرداني بودند که از حيث زمان و مکان و موقعيت اجتماعي در شرايطي مشابه به سر ميبردند." (صفحات 111-12)

اگر جامعه ي روشنفکري ايران پس از سپري شدن دوران رضاشاهي بلافاصله به نقد و بررسي ديدگاههاي سامي ستيزانه و آرياپرستانه ي خود پرداخته بود بي شک کل جامعه از آن سود ميبرد و گام بزرگي در راه طرد نظريات تماميت گرا و استبدادي برداشته ميشد و اندیشه ي آزادي در ميهن خفقان زده ي ما قوام بيشتري ميگرفت. امروزه نيز در اثر نفرت مردم از استبداد ديني، بدبيني نسبت به عرب و عربيت بيشتري شده و ايرانگري و آرياپرستي قوت يافته است. به همين دليل براي روشنفکري که راه مبارزه با استبداد ديني را در ترويج آزادي اندیشه و بيان مييابد، برخورد با نکبت برتري نژادي و تجربه ي دوران رضاشاه اهميت بيشتري مييابد.

16 ژانويه 2003

Raymond Schiendlin "A Short History of The Jewish People" Oxford University Press 1999

+++++

برچيده تبرستان از:

[http://www.ahwazstudies.org/main/index.php?option=com_content&task=view
&id=3463&Itemid=48&lang=PR](http://www.ahwazstudies.org/main/index.php?option=com_content&task=view&id=3463&Itemid=48&lang=PR)